

بازتاب

# فرهنگ‌ها در کنار هم

نگارنده این یادداشتها دانشجوی دوره دکترای پیوسته ادبیات فارسی بخش دانشجویان خارجی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است که از حدود دو سال پیش در کلاسهای ما گام به گام پیش می رود و با گنجینه های ادبی و فرهنگی این سرزمین آشنایی بیشتری می یابد. کوشش ما در این بخش بر این بوده است که فرهنگهای متفاوت دانشجویان را که از کشورهای مختلف هستند دوستانه در کنار فرهنگ ریشه دار این سرزمین قرار دهیم، که آشنایی های مهربانانه، پایه ایست برای آشتی همیشگی مردم همه سرزمین های جهان.

دکتر ژاله آموزگار

## خانم کازوکو کوساکابه

(ژاپن)

(بخش پنجم)

« لبخند »

ژاپنی ها غالباً به بیگانه و خارجی لبخند نمی زنند ولی مردم کشورهای دیگر بیشتر لبخند می زنند. در مقاله ای خواندم که:

چرا مردم ژاپن لبخند نمی زنند ولی مردم کشورهای دیگر لبخند می زنند؟

در پاسخ به این سؤال نوشته شده بود:

مردم کشور ژاپن از نظر نژاد یک دست و یکسان هستند، و زبان همه آنها یکی است و مردم آن هیچگونه احساس ناامنی ندارند؛ در حالیکه مردم کشورهای دیگر اینطور نیستند. در

یک کشور نژادهای مختلف و گاهی زبانهای مختلف وجود دارد و امنیت کامل وجود ندارد. بنابراین هر فردی سعی می‌کند به دیگران لبخند بزند تا نشان دهد که او دشمن طرف مقابل نیست. با این طرز عمل فرد احساس امنیت می‌کند. البته امروزه لبخند زدن و یا لبخند نزدن برای مردم عادت شده است.

جالب است بدانیم که در شهری مانند توکیو که بسیار شلوغ است، افراد در حال حرکت بدنشان به هم می‌خورد، دست فردی ناخواسته به دست دیگری می‌خورد؛ بدون اینکه افراد عکس العمل نشان دهند از کنار هم عبور می‌کنند. در حالیکه در اروپا یا کشورهای دیگر در چنین حالتی عذر خواهی می‌کنند.

دو ماه پیش در ژاپن در روزنامه‌ای مطلبی را خواندم: یک زوج ویتنامی که آواره بودند در ژاپن زندگی می‌کردند و فکر می‌کردند زندگی در آمریکا بهتر است چون امکانات زندگی در آنجا بیشتر است. بنابراین به کشور آمریکا رفتند ولی پس از مدتی مجدداً به ژاپن برگشتند. علت بازگشتن آنها این بود که زندگی کردن در آمریکا بسیار خسته کننده است و انسان همیشه احساس فشار و احساس خطر می‌کند. در آنجا باید انسان بیشتر احتیاط کند. با خواندن این مطلب به این نتیجه می‌رسیم که چون در آمریکا نژادها و اقوام مختلف وجود دارد از این رو ناامنی نیز وجود دارد؛ ولی ژاپن اینطور نیست.

ژاپنی‌ها چنین فکر می‌کنند که:

"آب و امنیت رایگان است"

با این تصور خیلی آسوده و راحت زندگی می‌کنند. در حالیکه بسیاری از صاحب نظران اعتقاد دارند این طرز فکر از یک جهت خوب است چون شخص انرژی زیادی مصرف نمی‌کند و آسوده خاطر به زندگی خود ادامه می‌دهد ولی گاهی فرد را دچار اشکال می‌کند. ژاپنی با این طرز فکر، ارزش امنیت را نمی‌داند و زمانیکه به یک کشور دیگر می‌رود زندگی کردن در آنجا برای او مشکل خواهد شد. شاید خطرات زیادی او را تهدید کند. او خودش متوجه آن خطرات و ناامنی‌ها نیست چون قبلاً به هیچ وجه تجربه نکرده است.

وقتی من از خارج به ژاپن برمی‌گردم در فرودگاه چنین احساس می‌کنم که چرا ژاپنی‌ها لبخند نمی‌زنند. دوست دارم به همه مردم بگویم: "لطفاً لبخند بزنید!!" در خیابان‌های ژاپن مردم با قیافه جدی قدم می‌زنند مثل اینکه ناراحتی زیادی دارند. از طرفی شاید اگر کسی

لبخند بزند ممکن است دیگران تصور کنند آن شخص دیوانه است.

لبخند زدن خواص زیادی دارد چون به انسان از نظر روحی ناخودآگاه آرامش می دهد و

نوعی خوشحالی به انسان می دهد. من امنیت هم می خواهم، لبخند را هم می خواهم!!

## دیداری از

(بخش ششم)

### دشمن جذاب و فراری

یک ماه پیش هنگام برگشتن به ایران، در فرودگاه با عجله کتابی خریدم. نویسنده این

کتاب خانم جوانی است که مادر بزرگ او کره ای است ولی خودش در واقع ژاپنی است و در

ژاپن دنیا آمده و در همان کشور بزرگ شده است. او برای فراگیری زبان کره ای به کره جنوبی

رفته است و مدت شش ماه در آنجا اقامت کرده است.

او حادثه ای را با عصبانیت در کتاب خود آورده است :

روزی در کره در هتلی یک آقای ژاپنی از کارمند هتل به زبان ژاپنی پرسید: رستوران

کجاست؟ کارمند به زبان ژاپنی گفت: در طبقه پنجم است. البته آقای ژاپنی منظور کارمند

کره ای را متوجه شد. ولی آقای ژاپنی بدون اجازه گرفتن و در اولین ملاقات به کارمند کره ای

گفت:

«تلفظ شما اشتباه است باید اینطور تلفظ کنید. در غیر این صورت تلفظ شما

را کسی متوجه نخواهد شد.»

این صحنه را آن خانم نویسنده از دور مشاهده کرده و بسیار عصبانی شده بود. چرا که

زبان برای بیان عقیده است؛ اگر طرف مقابل متوجه شد دیگر لازم نیست از نوع تلفظ و یا

دیگر مسایل فرد شکوه کرده و ایراد گرفته شود. البته اگر دو نفر با هم دوست باشند می توانند

مؤدبانانه موضوع را برای یکدیگر توضیح دهند.

در این مورد من نیز مانند آن خانم نویسنده حدود دو سال پیش تجربه ای دارم. در جایی

با چند تن برای صرف چای به دور میز نشسته بودیم. یکی از این افراد را که می گفتند شاعر

است برای اولین بار بطور اتفاقی دیدم. ضمن صحبت کردن او دائماً خطاب به من گفت:

"کازوکو، بگو، بگو، اینطور بگو....."

من از برخورد آن شخص بسیار عصبانی شدم و از آن لحظه به بعد کاملاً سکوت کردم. و در فکر فرو رفتم. آیا این برخورد بی ادبانه نیست؟ اولین دیدار، بدون هیچ آشنائی قبلی، آیا کسی عیب کسی را در جمع می‌گوید؟ مثلاً: "این رنگ لباس شما جالب نیست" یا "صدای شما قشنگ نیست".

گفتنی است دوستانم در حین برگشت به منزل از سکوت من بسیار متعجب شدند و دائماً علت سکوت را از من می‌پرسیدند. و دوستی پرسید: "چه شده؟ آیا دلت برای ژاپن تنگ شده؟"، من پاسخ او را ندادم و تنها از پنجره ماشین به بیرون خیره شدم. متأسفانه با این برخوردها بارها مواجه شدم. گاهی شدید و گاهی تا حدی قابل تحمل بوده است.

در برگشت از ژاپن در هواپیمای ایران‌ایر در پشت صندلی من، خانم مُسنی نشسته بود. مهمان‌دار ایرانی برای دادن حوله گرم نزد آن خانم ژاپنی آمد و به زبان ژاپنی گفت: "بفرمائید". خانم ژاپنی به مهمان‌دار ایرانی گفت: "زبان ژاپنی را خیلی خوب صحبت می‌کنید" جای تعجب است با گفتن کلمه "بفرمائید" آن خانم ژاپنی چنان عکس‌العملی را نشان داد. مثل اینکه من چاقوی آشپزی را بردارم و کسی به من بگوید: "دستیخت شما خیلی خوب است این مطلب دقیقاً بر عکس مطلب قبلی است و آن خانم ژاپنی از روی تکبر آن عکس‌العمل را نشان نداده بلکه از روی محبت و عاطفه چنین عکس‌العملی را نشان داده است. عکس‌العمل افراد نسبت به زبان خارجی بسیار عجیب و غریب است چون هر فردی علاقه شدید دارد زبان خارجی را صحبت کند.

بیشتر از ده سال پیش در ژاپن بسیاری از برنامه‌های تلویزیون به زبان انگلیسی نیز پخش می‌شد و من تصور می‌کردم بدین ترتیب سطح زبان انگلیسی ژاپنی‌ها بالا خواهد رفت. ولی اکنون به این نتیجه رسیدم که این تصور من کاملاً اشتباه بوده است. و دستگامی مانند تلویزیون به تنهایی نمی‌تواند سطح زبان خارجی یک کشور را بالا برد. تسلط به زبان خارجی بسیار مشکل است و به این می‌ماند که فردی بتواند دشمن خود را کاملاً در مقابل خود تسلیم کند. البته این دشمن جذاب و مقاوم و فراری است. ■